



مختصری درباره‌ی حضرت باب



مجموعه‌ی تاریخ عهد اعلی‌ مخصوص نوجوانان - شماره ۱۶

کردآوری: م. ف.

۱۷۷ بیع

حضرت بهاء الله درباره‌ی حضرت باب می‌فرمایند:

«ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کل انبیاء

وامرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاست»

(دورهائی)

فهرست

۲	فهرست.....
۴	فهرست تصاویر.....
۶	معنی بسم الله الرحمن الرحيم.....
۸	اظهار امر حضرت باب.....
۱۷	مواجهه‌ی حضرت باب با سواران حکومت.....
۲۳	درخواست منوچهر خان.....
۲۷	نزول آیات.....
۳۱	مجلس ولیعهد در تبریز.....
۳۸	شهادت حضرت باب.....
۴۷	مقام‌های حضرت باب.....
۴۸	مظهر ظهور الهی.....
۴۳	دلایل حقانیت حضرت باب.....
۵۱	مبشر حضرت بهاء الله.....

۵۳ موعود امم

۵۵ بیانات حضرت باب، خطاب به حروف حی

۶۰ فهرست منابع

فهرست تصاویر

- تصویر ۱- تمرین خوشنویسی حضرت باب در قبل از ده سالگی ایشان ۸
- تصویر ۲- سیاه‌قلم از خانه‌ی حضرت باب..... ۲۲
- تصویر ۳- ماکو در ژانویه ۱۸۴۰..... ۳۰
- تصویر ۴- تصاویری از بیت مبارک حضرت باب در شیراز..... ۴۶
- تصویر ۵- اتاق محل اظهار امر حضرت اعلی..... ۵۰
- تصویر ۶- نمای بیرونی اتاق محل اظهار امر حضرت اعلی..... ۵۰
- تصویر ۷- درخت نارنج بیت مبارک..... ۵۲

در این صفحات، چند حکایت کوتاه از زندگی حضرت باب نوشته شده است. در خلال مطالعه‌ی این حکایت‌ها تلاش می‌کنیم خصوصیات و حالات حضرت باب را کشف کنیم و با نگاهی عمیق‌تر به زندگانی ایشان بنگریم. حکایت‌ها را با دقت بخوانید و به سؤال‌هایی که در انتهای هر حکایت آمده است؛ پاسخ دهید.

معنی بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ عابد که حضرت باب مدّتی به مکتب او می رفتند؛ تعریف کرده است که من یک روز به حضرت باب گفتم جمله اول قرآن را که بسم الله الرحمن الرحيم است، تلاوت کنند. حضرت باب فرمودند: معنی این جمله چیست؟ من وانمود کردم که معنی آن را نمی دانم. فرمودند: من معنی آن را می دانم؛ اگر اجازه می فرمایید بگویم. آن وقت شروع به بیان فرمودند. چه بیان عجیبی بود. سراپای مرا حیرت فرو گرفت. در تفسیر کلمة الله و رحمن و رحيم مطالبی فرمودند که تا آن وقت نمی دانستم و از کسی هم نشنیده بودم. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت را به یاد دارم.

ایشان را نزد دایی شان بردم و گفتم این امانت را با جدیت حفظ کنید. من این طفل را آوردم که به شما بسپارم. این طفل مثل دیگران نیست. من قوه ای در این طفل می بینم که جز در حضرت صاحب الزمان، در دیگران آن قوه نیست. لازم است خیلی توجه کنید. بگذارید در منزل بماند؛ زیرا احتیاج به معلم ندارد؛ ولی دایی حضرت باب از ایشان خواستند که به مکتب برگردند و درس بخوانند و با لحن ملامت آمیزی به حضرت باب گفتند: مگر به شما نصیحت نکردم که مانند اطفال دیگر رفتار کنی و به هر چه معلم می گوید؛ گوش بدهی؟ برای مراعات خاطر دایی، حضرت باب به مکتب

بازگشتند. روح آن حضرت بسیار قوی بود. روزبه‌روز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکارتر می‌شد.»

در این حکایت دیدیم که حضرت باب علم لدنی داشتند، یعنی علمی که همه‌ی مظاهر ظهور بدون درس خواندن و مدرسه رفتن، دارند. چند خصوصیت دیگر حضرت اعلی که در این حکایت وجود داشت را در زیر بنویسید.

• علم لدنی

• ادب

•

•

•

•



تصویر ۱- تمرین خوشنویسی حضرت باب در قبل از ده سالگی ایشان

اظهار امر حضرت باب

ملاً حسین و برادر و خواهرزاده‌اش، پس از وفات استادشان، سید کاظم رشتی به نجف و سپس بوشهر رفتند. در بوشهر، قوه‌ی عجیبی مانند مغناطیس، ملاً حسین را به طرف شمال و شهر شیراز می‌کشاند؛ بنابراین به سوی آن شهر به راه افتادند. وقتی به دروازه‌ی شیراز رسیدند؛ ملاً حسین به همراهان خود گفت: شما به مسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر من باشید. ان شاء الله وقت غروب به نزد شما خواهیم آمد. پس از رفتن آنها، ملاً حسین مدتی در خارج از شهر به قدم زدن پرداخت. در آن بین، جوان خوش‌سیمایی را مشاهده کرد که عمامه‌ی سبزی بر سر داشت و به سوی او پیش می‌آمد. وقتی که جوان به ملاً حسین رسید با لبخندی سلام گفت و مانند دوستی قدیمی با او برخورد نموده و فرمود: الحمد لله که به سلامت وارد شدید. جوان، ملاً حسین را به منزلش دعوت کرد تا کمی استراحت کند و از رنج سفر، آسوده شود. ملاً حسین به بهانه‌ی اینکه همراهانش در شهر در انتظارش هستند؛ خواست از قبول دعوت خودداری کند؛ ولی جوان گفت: آنها را به خدا بسپار، او حافظشان خواهد بود.

خوش رفتاری و شیرینی گفتار آن جوان چنان در ملاً حسین اثر کرده بود که نتوانست این دعوت را رد کند و به سوی خانه‌ی آن جوان به راه افتادند و پس از طی مسافتی به منزل رسیدند. ساختمان منزل در نهایت ظرافت بود. جوان در را کوبید و خدمتکاری که اهل حبشه در آفریقابود؛ در را باز کرد. جوان با آیه‌ای که از قرآن ذکر نمود؛ میهمانش را به داخل منزل دعوت کرد. بزرگی و قدرت و طرز میهمان‌نوازی آن جوان تا اعماق قلب ملاً حسین، نفوذ کرده بود و آیه‌ای را که از قرآن تلاوت نمود برای رسیدن به مقصد قلبی خود به فال نیک گرفت. اصولاً از لحظه‌ی ورود، هوای شیراز، شورونشاطی عجیب در ملاً حسین به وجود آورده بود. با خود فکر می‌کرد آیا ممکن است در این شهر، مقصود خودم را پیدا کنم؟ آیا ممکن است این پیشامد، به دوره‌ی انتظار من خاتمه بخشد؟

صاحب‌خانه از جلو و میهمان به دنبال او وارد اتاقی شدند. به محض ورود به اتاق، شور و شعف ملاً حسین دوچندان گردید. وقتی نشستند، به دستور جوان، آفتابه و لگن آوردند که میهمان دست و پای خود را از گرد راه بشوید. ملاً حسین اجازه خواست که در اتاقی دیگر به شستشو پردازد؛ ولی صاحب‌خانه با دست خود آب ریخت که به میهمان کمک کند. سپس ظرف شربت آوردند و بعد جوان فرمود سماور و چای حاضر کردند و برای میهمان خود چای ریخت. پس از صرف چای، ملاً حسین اجازه خواست که مرخص شود و گفت: همراهانم برای نماز مغرب در مسجد ایلخانی منتظرم

هستند. جوان فرمود: حتماً وقتی به آنها وعده دادی و کلمه‌ی ان‌شاءالله را بر زبان راندی. چنان معلوم است که اراده‌ی خداوند به رفتن تو قرار نگرفته است؛ بنابراین از خلاف وعده نگران نباش. با این سخنان، قلب ملاً حسین، آرام گرفت و برای ادای نماز آماده شد. صاحب‌خانه نیز در کنار او به نماز ایستاد. در حین نماز ملاً حسین در قلب خود به درگاه خداوند چنین تضرع و زاری می‌نمود: ای خداوند مهربان، تو شاهد و آگاهی که با تمام قلب و روحم در جست‌وجوی موعود تو هستم و تابه‌حال به مقصد نرسیده‌ام. خودت ظهور او را وعده فرمودی و در وعده‌ی تو خلاف نیست.

بعد از نماز، صاحب‌خانه و میهمان به گفت‌وگو مشغول شدند. جوان از ملاً حسین پرسید: پس از وفات سید کاظم، استاد شما کیست؟ ملاً حسین جواب داد: مرحوم سید در اواخر عمر خود مرتب سفارش می‌کرد که پس از وفاتش هر یک از شاگردانش باید ترک وطن گوید و در اطراف به جست‌وجوی حضرت موعود بپردازد. جوان پرسید: آیا استاد شما، برای حضرت موعود، نشانه‌ی به‌خصوصی ذکر کرده است که او را به آن بشناسند؟ ملاً حسین جواب داد: بلی، استاد ما می‌گفت که حضرت موعود از خاندان رسالت و از اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراست. در هنگام ظهور، سن مبارکش بیش از بیست سال و کمتر از سی سال خواهد بود. دارای علم الهی است و قامتش متوسط است و از استعمال دخانیات برکنار و از صحت و سلامت جسمی برخوردار است. چند لحظه به سکوت گذشت و سپس آن جوان با صدایی نافذ و متین

فرمود: نگاه کن، این علامات را که گفتمی در من می بینی؟ و سپس یکایک آن علامات را برشمرد و با شخص خود تطبیق فرمود. سرپای ملاً حسین را حیرت و دهشت فراگرفت و بعد به یاد آورد که استادش فرموده بود حضرت موعود کسی است که علمش از هر کس در این دنیا بیشتر و دارای قدرت فوق العاده است. ملاً حسین آنچه را که سید کاظم در این باره گفته بود برای میزبان خود شرح داد؛ ولی هنوز سخن خود را به پایان نرسانده بود که ترس و خجالتی فراوان، وجودش را فراگرفت و از گفته اش پشیمان شد. ملاً حسین از ابتدای جست و جو برای موعود، دو مطلب را برای خود علامت درستی ادعای حضرت موعود، قرار داده بود. یکی آنکه حضرت موعود، مطالب مشکل و مبهم رساله ای را که از استاد مرحومش باقی مانده بود؛ توضیح دهد و مشکلات آن را حل نماید و دوم، بدون آنکه از او خواسته شود چنان تفسیری بر سوره ی یوسف بنویسد که تا آن موقع شبیه و نظیر آن نوشته نشده باشد؛ بنابراین ملاً حسین در نهایت احترام، رساله ی مورد نظر خود را به میزبانش تقدیم نمود و گفت: خواهش می کنم نگاهی به صفحات این رساله بفرمایید و تقصیر مرا ببخشید.

میزبان بزرگوار، رساله را گرفت و بعضی صفحات آن را ملاحظه کرد. سپس کتاب را بست و در ظرف چند دقیقه، تمام مطالب مشکل و پیچیده ی آن رساله را برای ملاً حسین توضیح داد و کلیه ی سؤالات مطرح شده در آن را چنان کامل و مؤثر برای ملاً حسین پاسخ داد که تا به آن موقع از هیچ کس نشنیده و در هیچ کتابی نخوانده بود و

قبل از آنکه ملاً حسین فرصت گفتن پیدا کند؛ فرمود: حال وقت تفسیر سوره‌ی یوسف است. ملاً حسین احتیاج به دلیل و برهان دیگری نداشت؛ فقط به آرامی نشست و به آن حضرت که با قدرت و سرعتی خارج از تصور به نوشتن تفسیر سوره‌ی یوسف پرداخته بود؛ نگریست و به کلمات پر قدرت و صدای ملیح او گوش داد.

پس از آنکه نوشتن به پایان رسید؛ میزبان بزرگوار به ملاً حسین فرمود: خدا باید بندگان خود را امتحان کند و بر بندگان روا نیست که با معیارهای ضعیف خود، خدا را آزمایش کنند؛ و سپس فرمود: اگر میهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود؛ ولی رحمت الهی شامل حالت گردید؛ و نیز فرمود: امروز جمیع مردم در شرق و غرب عالم باید به درگاه من توجه کنند و فضل الهی را به وسیله‌ی من دریافت نمایند. هر کس در این مورد شک و شبهه‌ای به خود راه بدهد به زیان فراوان دچار خواهد شد؛ بنابراین بر همه واجب است که مانند تو قیام نمایند و کوشش کنند و به جست‌وجو پردازند.

ملاً حسین که از شنیدن این سخنان دچار بهت و گیجی فراوان شده بود از جا برخاست و اجازه‌ی مرخصی خواست. جوان با تبسم لطیفی فرمود: اگر حالا با این وضع از اینجا خارج بشوی، هر کسی تو را ببیند خواهد گفت که این جوان، دیوانه است. در آن لحظه، دو ساعت و یازده دقیقه از غروب آفتاب روز اول خرداد سال ۱۲۲۳

می‌گذشت. آن حضرت فرمود: در آینده، این ساعت و این شب یکی از بزرگ‌ترین اعیاد محسوب خواهد شد. شکر کن خدای را که به آرزوی قلبی خود رسیدی... آن حضرت خطاب به ملاً حسین فرمود: تو اولین کسی هستی که به من مؤمن شده‌ای. من باب‌الله هستم و تو باب‌الباب. بعد از تو، هفده نفر دیگر باید به من ایمان بیاورند؛ به این صورت که فقط در نتیجه‌ی کوشش و جست‌وجوی خودشان مرا بشناسند و به ایمان و یقین برسند؛ بدون آنکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند. آن وقت یکی از آنها را انتخاب خواهم کرد که در سفر مکه همراه من باشد. در مکه، امر الهی را به شریف مکه ابلاغ خواهم کرد. حضرت باب به ملاً حسین سفارش فرمود که از آنچه در آن شب دیده و شنیده است؛ به هیچ‌یک از دوستان و همراهان خود حرفی نزند و در مسجد ایلخانی ساکن و به تدریس مشغول شود و رفتارش نسبت به آن حضرت طوری باشد که کسی به آنچه در بین آنها گذشته است پی نبرد تا وقتی که به مکه سفر نمایند. قبل از سفر مکه برای هر یک از مؤمنان، تکلیفی معین خواهند فرمود و راه تبلیغ امر الهی را به آنها نشان خواهند داد.



اظهار امر حضرت اعلیٰ یکی از بزرگ‌ترین اتفاقات تاریخ است. حضرت باب برای این واقعه‌ی بزرگ، با محبت و احترام تمام با ملاً حسین همراهی کردند. در زیر،

خصوصیاتی از حضرت اعلیٰ نوشته شده است. جلوی هر خصوصیت بنویسید که در کجای این حکایت این خصوصیات را می‌توان دید؟

● اظهار تدریجی

● مهمان‌نوازی

● تواضع (فروتنی)

● محبت

• احترام

• عظمت

• نزول تأییدات الهیه بر افرادی که خالصانه به دعا می پردازند

مواجهه‌ی حضرت باب با سواران حکومت

حسین خان، حاکم فارس، به اذیت و آزار پیروان باب اکتفا نکرد. نادانی و درندگی او سبب شد که باعث آزار حضرت باب نیز بشود؛ بنابراین چند مأمور از سواران خاص خود را فرستاد و امر شدید نمود که هرکجا سید باب را پیدا کردند؛ دستگیر کنند و با غل و زنجیر به دارالحکومه بیاورند.

رئیس این مأموران چنین حکایت کرده است:

«به دستور حسین خان، از شیراز به سمت بوشهر حرکت کردیم. در سه منزلی^۱ (نزدیک دشت ارژن فعلی) شیراز، در میان بیابان که می‌رفتیم، جوانی را دیدیم شال سبزی بر کمر داشت و به رسم بزرگان و تجار، عمامه‌ی کوچکی بر سر گذاشته بود. آن جوان بر اسبی سوار و خدمتکار سیاهی از دنبال او با اثاث راه می‌رفت. وقتی که به هم رسیدیم؛ جوان درود گفت و سلام کرد و از ما پرسید: کجا می‌روید؟ من نمی‌خواستم مأموریت را به او بگویم. در جواب گفتم: حاکم فارس ما را برای کار مهمی به این طرف فرستاده. آن جوان خندید و فرمود: حاکم فارس شما را فرستاده که مرا

۱ - سه منزل: در زمان‌های قدیم، فواصل را به حالتی شبیه به ایستگاه مشخص می‌کردند که کاروان‌هایی که از راه گذر می‌کنند، بتوانند در آنجا استراحت کنند. به هریک از آن ایستگاه‌ها، یک منزل گفته می‌شود.

دستگیر کنید. اینک من حاضرم. هر طور مأمور هستید رفتار کنید. من خودم نزد شما آمدم و خود را معرفی کردم تا برای یافتن من زحمت نکشید و سختی نبینید. من خیلی متعجب و سرگردان شدم. چگونه این جوان با این صراحت، خود را معرفی می‌کند و خودش را گرفتار بلا می‌سازد و زندگی و سلامت خودش را به خطر می‌اندازد. سعی کردم که حرف‌های او را ندیده و نشنیده بگیرم و از او بگذرم. وقتی خواستم بروم؛ نزدیک‌تر آمد و فرمود:

"قسم به خداوندی که انسان را خلق کرده و او را بر جمیع موجودات، فضیلت داده و قلبش را محلّ تجلّی^۲ انوار عرفان و محبت خویش ساخته که من از اوّل عمر تاکنون جز به راستی لب نگشوده‌ام. همیشه خیر دیگران را خواسته‌ام و راحتی خود را فدای خلق خدا کرده‌ام. هیچ‌وقت کسی را اذیت نکرده‌ام و باعث غم و اندوه هیچ‌کس نشده‌ام. من می‌دانم که شما برای دستگیر کردن من می‌روید؛ نخواستم به زحمت بیفتید و مسؤول حاکم بشوید. آمدم خودم را معرفی کردم. اکنون مأموریت خود را انجام دهید."

از شنیدن این حرف‌ها، بی‌اختیار از اسب پیاده شدم. رکاب اسب او را بوسیدم و گفتم: ای فرزند پیغمبر! ای نور چشم رسول‌الله! قسم به آن‌کسی که تو را آفریده و این درجه

^۲ - تجلّی: بروز، آشکار شدن

و مقام عالی را به تو داده که حرف مرا بشنوی و خواهش من را بی‌اثر نگذاری. خواهش دارم از همین جا به هر جا که می‌خواهی بروی و در محضر حسین‌خان تشریف نبری. زیرا این شخص، مردی ستمکار و پست است. می‌ترسم تو را اذیت کند. من نمی‌خواهم که جوانی مثل تو از اولاد پیغمبر، گرفتار ستم و خشونت این ظالم شود. این مأمورانی هم که با من هستند همه اشخاص نجیبی هستند و با من همراه‌اند. قول می‌دهم که قضیه‌ی ملاقات ما را به هیچ‌کس نگویند. خواهش می‌کنم از همین جا به مشهد و خراسان بروید تا از چنگال این گرگ خون‌خوار در امان باشید. حضرت باب فرمودند:

"در مقابل این نجابت و اصالتی که از تو ظاهر شد؛ امیدوارم خداوند تو را مورد رضای خود قرار دهد. لکن هیچ‌وقت از قضای الهی روگردان نیستم. خدا پناه من است؛ ملجأ من است؛ یار و یاور من است. تا آخرین ساعتی که مقرر شده، هیچ‌کس نمی‌تواند به من اذیت برساند و برخلاف خواست خدا کاری بکند. وقتی آن ساعت مقرر برسد؛ چقدر خوشحال می‌شوم که جام شهادت را در راه خدا بیاشامم. اینک من حاضرم؛ مرا نزد حسین‌خان ببر. هیچ‌کس تو را در این کار سرزنش نخواهد کرد."

وقتی که این طور فرمود، من هم ناچار امر او را اطاعت کردم و مطابق اراده اش عمل نمودم.»

مأموران حسین خان، حضرت باب را با نهایت عزت و احترام، بدون قیدوبند تا شیراز همراهی نمودند. حضرت باب در جلو مأموران راه می پیمودند. همه مجذوب آن بزرگوار گشته، نهایت احترام را نسبت به او مراعات می نمودند. با همین حال به مقر حکومت وارد شدند.



سراسر حکایات زندگی حضرت باب، درس زندگی و رفتار درست به ما می دهد. در این حکایت، عشق و محبت حضرت باب را نسبت به سوارانی که برای دستگیری ایشان آمده بودند؛ دیدیم. در زیر، خصوصیات از حضرت اعلی نوشته شده است؛ جلوی هر خصوصیت بنویسید که در کجاها این حکایت این خصوصیات را می توان دید.

● عشق به انسان ها

• فداکاری

• اطمینان به حق و توکل

• استقامت

• صداقت

• خضوع



تصویر ۲- سیاه‌قلم از خانه‌ی حضرت باب

درخواست منوچهر خان

منوچهر خان چند درخواست از حضرت باب داشت. یک روز در حضور مبارک در میان باغ مشرف بود؛ عرض کرد خداوند به من ثروت زیادی عنایت کرده و نمی‌دانم به چه راهی آن را خرج کنم. فکر کردم اگر اجازه بفرمایید اموال خود را در راه یاری به امر شما صرف نمایم و با اجازه‌ی شما به طهران بروم و محمدشاه را که نسبت به من خیلی اعتماد دارد به این امر مبارک، تبلیغ کنم. یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر شما در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت. آن وقت او را وادار می‌کنم حاجی میرزا آقاسی را که شخصی بدکار و مخرب مملکت است؛ از کار برکنار کند و یکی از خواهرهای شاه را هم به عقد شما درمی‌آورم. مخارج عروسی را هم خودم می‌دهم. آن وقت حکام و پادشاهان عالم را به این امر مبارک و آیین نازنین، دعوت می‌کنم. همه را تبلیغ می‌کنم و این گروه زشت‌رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند؛ از صفحه‌ی روزگار برمی‌اندازم.

در مقابل این درخواست‌ها حضرت باب فرمودند: نیت خوبی کرده‌ای و چون نیت مؤمن از عملش بهتر است؛ خدا پاداش فراوانی به تو برای این نیت پسندیده‌ات عنایت خواهد کرد؛ ولی از عمر من و تو در این دنیا این قدرها باقی نمانده و نمی‌توانیم

نتیجه‌ی این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم. خداوند نمی‌خواهد برای پیشرفت امر خود به این وسایل و وسایطی که گفتی؛ مقصودش را انجام دهد. اراده‌ی خدا این است که به وسیله‌ی بینوایان و بیچارگان و خون شهدا، امر خود را میان مردم گسترش دهد. مطمئن باش که خدا در آخرت، تاج افتخار ابدی بر سرت خواهد گذاشت و برکات بی‌شمار بر تو نازل خواهد کرد. سه ماه و نه روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده. منوچهر خان خوشحال شد و کارهای خود را تمام کرد و وصیت‌نامه‌ی خود را نوشت و همه‌ی دارایی خویش را به حضرت اعلیٰ بخشید.



حضرت باب درحالی‌که با درخواست منوچهر خان موافق نبودند و می‌دانستند که پیشنهادش عملی نیست؛ با سخنانی به او پاسخ دادند که منوچهر خان هم متوجه مقصود حضرت اعلیٰ شد؛ هم غرق سرور و شادی گشت. زیر هر خصوصیت بنویسید که حضرت اعلیٰ با گفتن چه جمله‌ای یا انجام چه رفتاری این خصوصیت را از خودشان نشان دادند؟

● تشویق و محبت

• صحبت‌های امیدبخش درباره‌ی جهان‌های روحانی

• علم لدنی^{۳۶}

• فضل حق به بینوایان

• انقطاع

حالا به موقعیتی فکر کنید که کسی درخواستی از شما دارد که با آن موافق نیستید و می‌خواهید آن درخواست را رد کنید. آن موقعیت را بنویسید و سپس توضیح دهید

چه می‌کنید و در جواب چه می‌گویید که هم درخواست را رد کنید و هم طرف مقابل
از شما دلگیر و ناراحت نشود؟

نزول آیات

صدراعظم ایران در آن زمان مردی خودخواه و نالایق بود و می‌ترسید که اگر حضرت باب به طهران بیایند و شاه وی را ملاقات کند؛ منصب و مقام خود را از دست بدهد؛ بنابراین، شاه را قانع ساخت که حضرت اعلی را به آذربایجان در شمال غرب ایران بفرستند.

حضرت اعلی به ماکو در کوه‌های آذربایجان منتقل شدند که دور از شهرها و روستاها بود. صدراعظم گمان می‌کرد که با فرستادن حضرت باب به آن نقطه‌ی دورافتاده، از نفوذ ایشان کاسته می‌شود و به تدریج آیینشان فراموش می‌گردد؛ اما نمی‌دانست چراغی را که خداوند روشن می‌کند؛ دست هیچ انسانی قادر به خاموش کردن شعله‌ی آن نیست. عظمت و محبت حضرت باب، حس احترام و تکریم مأموران و مردم آن ناحیه را نسبت به آن حضرت برانگیخت.

مراقبت شدیدی که درباره‌ی آن حضرت اجرا می‌شد به تدریج کاهش یافت و درهای قلعه به روی پیروان ایشان که از نقاط مختلف ایران به آنجا می‌آمدند؛ باز شد. هنگامی که حضرت اعلی در ماکو زندانی بودند؛ کتاب بیان فارسی را که مهم‌ترین اثر ایشان است؛ نازل نمودند. در این کتاب، احکام و قوانین امر جدید را تشریح کردند و

در آن به وضوح، بشارت به ظهور موعود بیان دادند و به پیروان خود تأکید شدید نمودند که در جست‌وجوی مَنْ يُظهِرُ اللهُ بَاشِدًا و او را بیابند. یکی از پیروان حضرت باب که در آن زمان در ماکو بود، طرز نزول کتاب بیان فارسی را این‌گونه نقل می‌کند: «در حین نزول آیات، لحن زیبایی حضرت باب در دامنه‌ی کوه به گوش می‌رسید و صدای آن بزرگوار منعکس می‌گردید. چه نغمه‌ی زیبایی بود و چه لحن مؤثر روح‌افزایی، در اعماق قلب اثر می‌کرد؛ موجب اهتزاز^۳ روح می‌شد؛ هیجان‌گریبی در وجود انسان تولید می‌نمود.»

هنگامی که صدراعظم مطلع شد که حضرت اعلی‌تکریم و تحسین مردم ماکو را برانگیخته‌اند و انتشار آیین جدید در سراسر کشور ادامه دارد، دستور داد که آن حضرت را به قلعه‌ی چهریق منتقل کنند. در آنجا نیز ساکنان آن نواحی و همچنین مأموران دولتی قلعه، مجذوب شخصیت آن حضرت شدند؛ حتی بعضی از روحانیون بزرگ آن حدود، به امر جدید، ایمان آوردند و مقام و منصب خود را ترک گفته، به جمع پیروان آن حضرت پیوستند.



۳ - اهتزاز: برافراشته شدن، به حرکت درآمدن

در ایّامی که حضرت باب در ماکو و چهریق محبوس بودند، آیات الهی را نازل می‌کردند. چگونه با خواندن این حکایت می‌توان قدرت و عظمت کلمةالله را درک کرد؟

آیا در زمان زندانی شدن در راه امر الهی باید ناراحت بود؟ چگونه حضرت باب حبس در قلعه را به پیروزی تبدیل کردند؟



ماکو ژانویه ۱۸۴۰ (ذیقده ۱۲۵۵)

تصویر ۳- ماکو در ژانویه ۱۸۴۰

مجلس ولیعهد در تبریز

ایمان نفوسی چون دیان و تشرّف به حضور حضرت باب و همراهی یحیی خان و انتشار سریع امر بابی در شهرها و روستاهای آذربایجان و استقبال مردم، علمای آذربایجان را بر آن داشت که خواستار مجازات آن حضرت شوند؛ بنابراین پس از گذشت سه ماه از اقامت حضرت باب در چهریق، حاج میرزا آقاسی دستور داد که حضرت باب را به تبریز اعزام کنند.

حاج میرزا آقاسی در آن روزها دستور داد که برای نابودی امر حضرت باب و کاهش هیجان عمومی، مجلس محاکمه‌ای، با حضور علمای برجسته‌ی شهر در دارالحکومه تشکیل شود و با محکومیت حضرت باب، آتش شعله‌ور امر ایشان خاموش گردد.

هدف اصلی تشکیل مجلس محاکمه‌ی حضرت باب در محل اقامت ناصرالدین میرزا - ولیعهد و حکمران آذربایجان در تبریز - تحقیر و محکومیت حضرت باب و از بین بردن امر آن بزرگوار بود؛ بنابراین در آن جلسه محلی برای نشستن حضرت باب معین نشده بود. زمانی که ولیعهد ایران و گروهی از مجتهدان و مأموران دولتی در مجلس محاکمه حاضر شدند؛ شخص ولیعهد درخواست نمود که حضرت باب را احضار

نمایند. در این هنگام گروه کثیری از مردم شهر، نزدیک محل اقامت ولیعهد و مجلس محاکمه اجتماع نموده بودند تا به هر صورت از جریان محاکمه اطلاع یابند.

حضرت باب پس از ورود به مجلس و ادای سلام به اطراف اتاق نظر فرمودند و چون محل خالی برای نشستن آن حضرت نبود با وقار مخصوص خویش در محلی نشستند که برای احترام به ولیعهد در اطراف او خالی بود. ریاست مجلس محاکمه با ملا محمود نظام‌العلما بود. عظمت و وقار حضرت باب موجب گشت که حاضران تا مدتی سکوت نمایند. سرانجام نظام‌العلما سکوت را شکست و از حضرت باب درباره‌ی ادعای ایشان پرسش نمود.

حضرت باب با لحن مخصوص ملکوتی خویش فرمودند:

«من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است انتظار ظهورش را می‌کشید و هنگام استماع نام مبارکش از جای خویش قیام می‌کنید و از خداوند رجا^۴ دارید که ظهورش را تسریع نماید. به راستی می‌گویم که اطاعت مردم شرق و غرب عالم از او امر من، فرض^۵ است.»

۴ - رجا: آرزو

۵ - فرض: واجب

زمانی که حضرت باب، ادعای قائمیت فرمودند همه‌ی حاضران را ترس فراگرفت. سربه‌زیر افکندند و سکوت نمودند؛ اما ملا محمد ممقانی باکمال وقاحت و خطاب به حضرت باب گفت:

«ای جوان بدبخت شیرازی! عراق را خراب کردی! حال آمده‌ای که آذربایجان

را خراب کنی؟»

حضرت باب فرمودند:

«جناب شیخ، من به میل خود اینجا نیامده‌ام. شماها مرا احضار کردید و به این

مجلس دعوت نمودید.»

نظام‌العلما خطاب به حضرت باب گفت:

«دلیل صدق ادعای شما چیست؟»

حضرت باب فرمودند:

«اقوی^۶ دلیل و برهان مهم بر صحت دعوت حضرت رسول‌الله آیات الهی بود؛

چنانچه در قرآن فرموده است: "او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب". خداوند

این دلیل محکم و برهان متقن را برای اثبات صحت ادعای خود به من عنایت

^۶ - اقوی: قوی‌ترین، محکم‌ترین

فرموده است. چنانچه در مدت دو روز و دو شب به اندازه‌ی قرآن مجید، آیات

الهی از لسان و قلم من جاری می‌شود.»

ملاً محمود تقاضا کرد آیاتی در وصف مجلس نازل فرمایند. حضرت باب فرمودند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

ناگهان ملاً محمد ممقانی فریاد برآورد:

«اعراب کلمات را درست ادا نکردی. تو که از قواعد نحو آگاه نیستی چگونه

قائم موعودی؟»

حضرت باب فرمودند:

«در آیات قرآنیّه نیز رعایت قواعد نحوی نشده؛ زیرا کلام الهی به مقیاس قواعد

خلق سنجیده نمی‌شود. مردم باید تابع قوانین کلام‌الله باشند. در سیصد موضع

قرآن، خلاف قواعد نحوی نازل و مذکور است؛ ولی چون کلام الهی است

هیچ‌کس جرأت اعتراض ندارد و همه‌ی مسلمین قبول دارند.»

حضرت باب سپس به نزول آیات مبارکه ادامه دادند. ملاً محمد مجدداً اعتراض نمود.

دیگری از حضرت باب سؤال نمود کلمه‌ی «أَشْرُتُنَّ» چه صیغه است؟ حضرت باب

در مقابل این سؤال، این آیات قرآن را تلاوت نمودند:

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ»

و سپس مجلس را ترک فرمودند.

نظام‌العلماء از رفتار ملا محمد و سایرین برآشت و گفت وای بر مردم تبریز، این شخص مدعی چه مقامی است و مردم از وی چه می‌پرسند. این پرسش‌ها به مقام عظیمی که این جوان شیرازی مدعی است هیچ‌گونه ارتباطی ندارد. تنی چند از حاضران نیز بر رفتار ملا محمد، خرده گرفتند. ملا محمد باخشم فریاد می‌زد و می‌گفت:

«اگر اکنون مانع این جوان نشوید، به‌زودی ریاست روحانی و اداری کشور ایران را به دست خواهد گرفت و دیگر احدی از مردم به علما و مجتهدان اعتنا نخواهد نمود. حتی اگر این جوان به مردم بگوید دست از اطاعت شاه و ولیعهد ایران بکشید؛ به جان می‌شنوند و فرمان‌بردار می‌شوند.»

سخنان ملا محمد، حاضران را بسیار نگران و پریشان نمود. مدتی مشورت نمودند و سرانجام مقرر گشت که حضرت باب را تنبیه بدنی نمایند؛ بنابراین شیخ‌الاسلام، شخصاً حضرت باب را به خانه‌ی خود برد و در نمازخانه‌ی منزل خویش، یازده ضربه‌ی چوب به پاهای مبارک آن حضرت زد.

برگزاری مجلس محاکمه‌ی حضرت باب که به‌منظور نابودی آن حضرت و امر مبارکشان بود؛ تأمین نگردید؛ اما تشکیل مجلس محاکمه، سبب گشت که حضرت باب، مقام قائمیت خویش را در حضور ولیعهد محمدشاه به‌تصریح اعلان فرمایند.



اگر تمام قدرت‌های دنیوی دوره‌م جمع شوند تا با امر الهی مخالفت کنند؛ در برابر مظهر ظهور، مانند پشه‌ای ضعیف هستند. همان‌طور که دیدیم، مجتهدان بزرگ که مظهر قدرت مذهبی آن زمان بودند و ولیعهد که مظهر قدرت حکومتی بود؛ جلسه‌ای تشکیل دادند تا مقام حضرت باب را پایین بیاورند؛ ولی نتیجه کاملاً برعکس شد و حضرت باب با قوت روحانی عظیم خود، علناً اعلام کردند که قائم موعودند و اظهار امر فرمودند. حضرت باب با خصوصیات منحصربه‌فردشان، بحران را به پیروزی تبدیل کردند.

در زیر، بعضی از خصوصیات که از حضرت باب در مجلس ولیعهد دیده شده است فهرست کرده‌ایم؛ در برابر هر خصوصیت بنویسید از کدام قسمت این حکایت می‌توانیم متوجه ظهور این خصوصیت در حضرت باب شویم؟

● شجاعت

● محبت

● اغتنام فرصت

● عظمت و اقتدار

● عدم مجادله در گفتار

شهادت حضرت باب

در آن شب، حضرت اعلی سرشار از سرور بودند. در نهایت شادی با انیس و سه نفر دیگر از پیروان مخلصشان که با ایشان زندانی بودند؛ سخن می‌گفتند. از جمله فرمودند: «شکی نیست که فردا مرا به قتل خواهند رساند. اگر از دست شماها باشد بهتر است و گواراتر. یکی از شماها برخیزد و به حیات من خاتمه دهد.»

هیچ‌کس نمی‌توانست تصور آن کند که با دست خود به زندگی چنان شخص مقدسی خاتمه دهد. همگی ساکت ماندند و اشک از چشمانشان جاری شد. ناگهان انیس از جای برخاست و گفت آماده است تا به هر نحو که آن حضرت امر فرمایند؛ عمل کند. حضرت اعلی فرمودند:

«همین جوان که قیام به اجابت اراده‌ی من نموده با من شهید خواهد شد و من او را اختیار نمودم تا در وصول به این تاج افتخار با من سهیم گردد.»

سحرگاه روز بعد، حضرت باب به منشی خویش بیاناتی می‌فرمودند که ناگهان مأموری آمد و گفت وگویی ایشان را قطع کرد. حضرت اعلی به او فرمودند:

«تا من این صحبت‌ها را که با او می‌داشتیم تمام نکنم؛ اگر جمیع عالم با تیر و

شمشیر بر من حمله نمایند، مویی از سر من کم نخواهد شد.»

اما مأمور، اهمیت بیان مبارک را درک نکرد و پاسخی نداد و امر نمود که منشی به دنبالش روانه گردد. حضرت باب را از آنجا به در خانه‌های مجتهدان بزرگ شهر تبریز بردند و آنها نیز بی‌درنگ حکم قتل آن حضرت را تأیید نمودند. در همان صبح، حضرت باب را به محوطه‌ی سربازخانه‌ی تبریز بردند که حدود ده هزار نفر در آنجا گردآمده بودند تا شاهد تیرباران حضرت باب باشند.

حضرت اعلی را به دست سام‌خان ارمنی، فرماندهی فوج سربازان سپردند تا حکم اعدام را اجرا نماید؛ اما سام‌خان چنان تحت تأثیر رفتار حضرت اعلی قرار گرفته بود که ترس از خداوند بر قلبش وارد شد و در کمال ادب، به حضرت باب گفت:

«من مسیحی هستم و دشمنی با شما ندارم. شما را به خدا که اگر حقی در نزد

شما هست؛ کاری بکنید که من داخل در خون شما نشوم.»

حضرت اعلی فرمودند:

«تو به آنچه مأموری مشغول باش. اگر نیت تو خالص است؛ حق تو را از این

ورطه نجات خواهد داد.»

سامخان به سربازان خود دستور داد تا میخ‌های آهنین بر دیوار کوبیدند و دو طناب به آن میخ‌ها بستند که با یکی حضرت اعلی را و با دیگری انیس را بیاویزند. سپس سربازان در سه صف و در هر صف دویست و پنجاه نفر ایستادند. هر سه صف یکی بعد از دیگری شلیک کردند. بعد از اینکه دود فرونشست؛ مردم صحنه‌ای را دیدند که به سختی می‌توانستند باور کنند. انیس در مقابل ایشان ایستاده، هیچ اثری از زخم در بدنش نبود؛ ولی حضرت باب غایب شده و از نظرها پنهان بودند. گلوله‌ها فقط طناب‌ها را پاره کرده بود. شروع به جست‌وجو نمودند و سرانجام حضرت اعلی را در اتاقی که منشی‌شان زندانی بود؛ یافتند. در حالی که مشغول تکمیل بیانات ناتمام خود با منشی بودند و بعد فرمودند:

«من صحبت خود را تمام نمودم. حال هر چه می‌خواهید بکنید که به مقصود

خواهید رسید.»

سامخان از دیدن این امر، متعجب شد و اجازه نداد سربازانش دوباره به حضرت اعلی شلیک کنند. وی به آنها دستور داد تا محوطه‌ی سربازخانه را ترک کنند؛ بنابراین فوج دیگری برای ادامه‌ی این کار آورده شد و بار دیگر حضرت باب و انیس را در همان نقطه آویختند و سربازان شلیک نمودند. این بار تیرها به هدف خورد و پیکر پاک حضرت باب و انیس را با یکدیگر آمیخت و فقط صورت آن دو آسیبی ندید.

در هنگامی که سربازان خود را برای شلیک آماده می‌ساختند، حضرت اعلیٰ خطاب به انبوه جمعیتی که خیره آن صحنه را می‌نگریست؛ فرمودند:

«ای مردم! اگر مرا می‌شناختید مثل این جوان که اجل^۷ از شماست، در این سبیل^۸ قربان می‌شدید. روزی خواهد آمد که مرا بشناسید، ولیکن در آن روز من در میان شما نخواهم بود.»



شهادت مظلومانه‌ی حضرت باب، سرشار از درس‌های زندگی است. افرادی که در آن واقعه به نحوی با حضرت باب در تماس بودند یا در آنجا حضور داشتند؛ بر اثر مصاحبت با ایشان، در عوالم روحانی غرق شدند.

در ارتباط با هر فرد بنویسید که حضرت باب چگونه با خصوصیات روحانی‌شان شرایط رشد روحانی آن افراد را فراهم کردند؟

انیس:

۷ - اجل: گرامی‌تر

۸ - سبیل: راه، مسیر

فراش باشی:

سامخان ارمنی:

مردمی که شاهد شهادت بودند:

دلایل حقانیت حضرت باب

۱. یکی از دلایلی که ثابت می‌کند حضرت باب، مظهر ظهور الهی هستند؛ خود ادعای پیامبری است. وقتی یک پیامبر، ادعا می‌کند که از طرف خداوند آمده است و دیانت جدیدی با دستورها و تعالیمی جدید آورده است؛ عده‌ی زیادی با او مخالفت می‌کنند؛ او را به زندان می‌اندازند یا از زادگاهش بیرون می‌کنند یا به شهادت می‌رسانند و پیروانش را اذیت و آزار می‌کنند.

تاریخ، نشان داده که هرگاه پیامبری ظاهر می‌شود؛ تمام قدرت‌های روی زمین ضد او قیام می‌کنند تا امرش را از بین ببرند. ادعای پیامبری، ادعای بسیار بزرگی است. یک فرد عادی هرگز جرأت نمی‌کند چنین ادعایی کند و بر ادعایش ثابت بماند.

حضرت بهاء‌الله در این باره می‌فرماید:

«قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید، فی‌الفور هلاک شود

و اگر قلب‌های عالم را در قلبش جا دهی، باز جسارت بر چنین امر مهم

نماید.»

در نتیجه، همین که حضرت باب فرموده‌اند که مظهر ظهور هستند و دیانتی جدید آورده‌اند و تا زمان شهادت بر ادعای خود ثابت مانده‌اند، دلیل کافی است بر اینکه ادعایشان بر حق است.

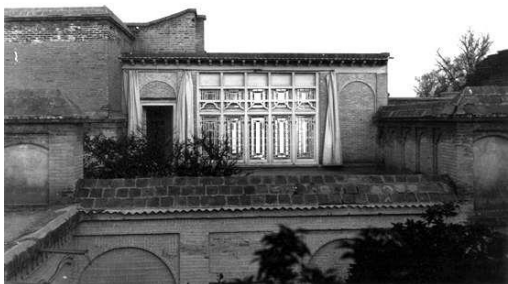
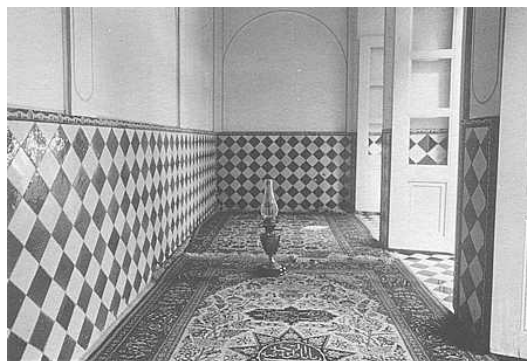
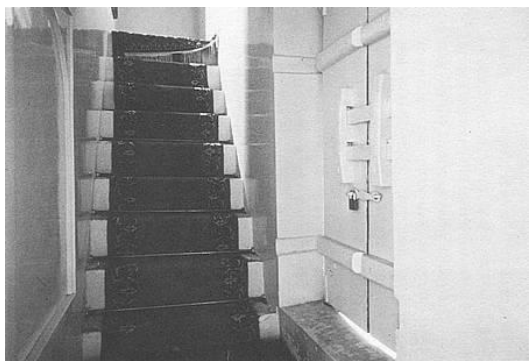
۲. یکی دیگر از دلایل حقانیت حضرت باب، تعداد زیاد آثاری است که توسط ایشان نازل شده است. تمام انبیای اولوالعزم قبل که باعث رشد و پیشرفت مادی و معنوی عالم بشری شدند؛ تنها یک کتاب مقدس برای پیروانشان بر جای گذاشتند. حضرت موسی کتاب تورات، حضرت مسیح کتاب انجیل و حضرت محمد قرآن کریم را نازل فرمود؛ اما از قلم حضرت باب، تنها در چهار سال اول اظهار امرشان، در حدود پانصد هزار آیه، نازل شده است.

۳. دلیل دیگر بر حقانیت حضرت باب، فداکاری پیروان و شهادت تعداد بسیار زیادی از افرادی است که به امر ایشان ایمان آوردند و بر اثر قوه‌ی قدسی^۹ حضرت باب، به نحو معجزه‌آسایی دگرگون شدند. غوغایی که امر حضرت باب در ایران به پا کرد و استقامت بسیار عجیبی که از بایبان دیده شد در تاریخ، بی سابقه است. رفتار و اعمال یاران حضرت باب به جهانیان اثبات کرد که این افراد، مجاهد در راه خدا بودند و به

^۹ - قوه‌ی قدسی: نیروی روحانی که مخصوص مظاهر ظهور و پیامبران است.

خاطر ایمان به مظهر الهی جان خود را فدا کردند. تنها با تأییدات الهی، افراد بشری قادر به انجام چنین فداکاری‌هایی هستند.

۴. دلیل دیگر آنکه حضرت باب، در سن بیست‌وپنج سالگی درحالی‌که تاجری جوان بودند و تحصیلاتی نداشتند؛ امری را ظاهر فرمودند که عده‌ی زیادی از علمای معروف و صاحب علم در ایران و عراق به ایشان ایمان آوردند. چه بسیار از علما و رؤسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راه حضرت باب دادند. حکومت و ملت و علمای دین و رؤسای بزرگ، تلاش کردند که نور دیانت بابی را خاموش کنند؛ اما نتوانستند. حضرت باب تأثیرات بسیار عظیم بر ایرانیان گذاشتند و افکار مردم را رشد دادند و وسایل ترقی و نجات جامعه را فراهم کردند. انجام این کار توسط یک جوان تاجر بیست‌وپنج ساله ممکن نیست مگر اینکه او مظهر ظهور باشد و این امور را به مدد قوای قدسی انجام دهد.



تصویر ۴- تصاویری از بیت مبارک حضرت باب در شیراز

مقام‌های حضرت باب

یکی از حقایق اساسی امر بهائی، مقام حقیقی حضرت باب و جایگاه ایشان است که دانستن آن برای بهائیان ضروری است؛ پس شایسته است که در پایان مسیر مطالعه‌ی تاریخ عهد اعلی، اندکی درباره‌ی مقام والای حضرت باب بیندیشیم.

مظهر ظهور الهی

حضرت باب، همانند حضرت مسیح و حضرت محمد، مظهر ظهور الهی هستند و با قدرت و اختیار پیامبران اولوالعزم^{۱۰} ظاهر شدند. ایشان دیانت بابی را تأسیس نمودند که دیانتی مستقل از ادیان قبل است. حضرت باب با قوت و اقتداری ظاهر شدند که در هیچ‌یک از ظهورات قبل، سابقه نداشته است.

ممکن است دوره‌ی کوتاه نه‌ساله‌ی امر حضرت باب و محدودیت دایره‌ی اجرای احکام و دستورهای ایشان، باعث شود که مظهریتشان به درستی درک نشود؛ اما نباید کوتاهی دور بابی، ذره‌ای از عظمت امر حضرت باب کم کند. حضرت باب، در توضیح عظمت امرشان می‌فرمایند:

«إِنِّي أَنَا وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ نورهُ الَّذِي لَا يَفُوتُ... قَدْ جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ مَفَاتِيحِ

الرِّضْوَانِ فِي يَمِينِي وَ كُلِّ مَفَاتِيحِ النَّيْرَانِ فِي شِمَالِي»

ایشان در این بیان می‌فرمایند:

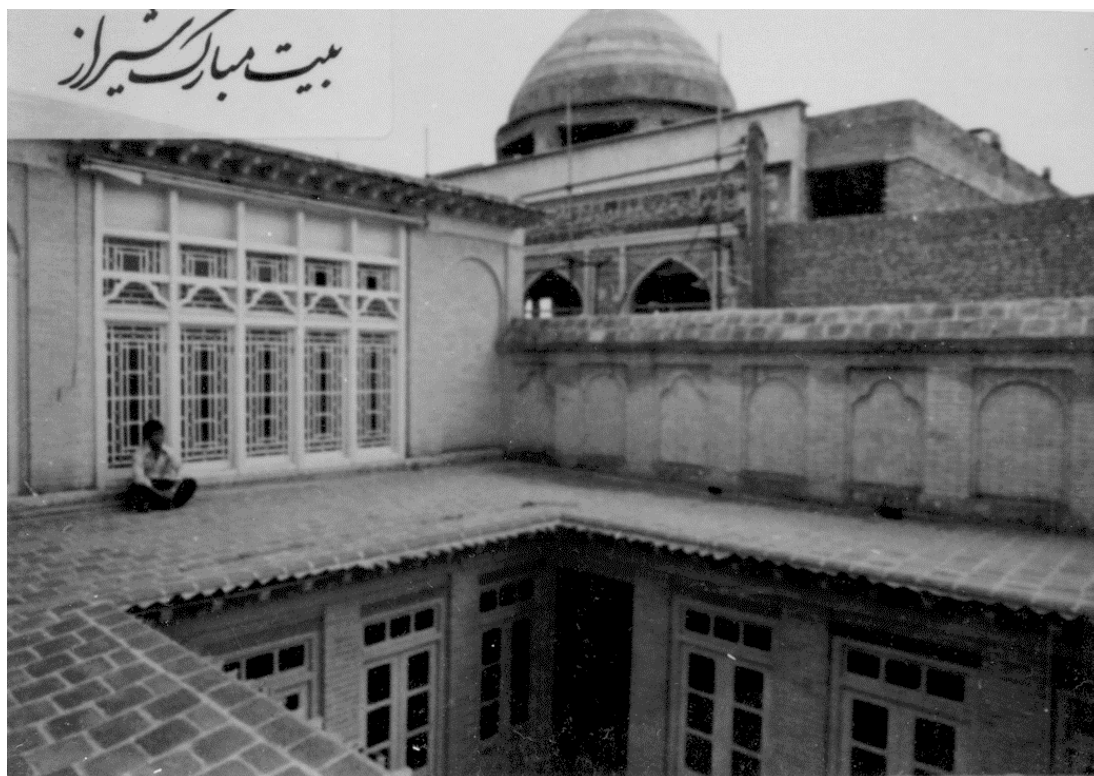
^{۱۰} - پیامبران اولوالعزم: پیامبرانی که دارای دین و شریعت و کتاب آسمانی مستقل هستند.

«من وجه خدا هستم که تیره نشود و نور او هستم که از بین نرود. خداوند تمام کلیدهای بهشت را در سمت راست من و تمام کلیدهای جهنم را در سمت چپ من قرار داده است.»

همان‌طور که می‌دانید کلمات بهشت و جهنم به‌عنوان مکانی که کلید دارد، به‌صورت نمادین استفاده می‌شود. در حقیقت بهشت، نزدیکی روح انسان به پروردگار است و کلید بهشت، راه و روش نزدیک شدن به خداوند است. پیامبران الهی با احکام و دستورهایی که در هر دوره برای بشر می‌آورند؛ راه دستیابی به بهشت و نزدیک شدن روح انسان به خداوند را نشان می‌دهند. وقتی در این بیان، حضرت باب می‌فرمایند کلید بهشت در دست من است، درواقع به این نکته اشاره می‌کنند که ایشان مظهر ظهور زمان خود هستند و باید همه از تعالیم و دستورهای ایشان پیروی کنند.



تصویر ۵- اتاق محل اظهار امر حضرت اعلی



تصویر ۶- نمای بیرونی اتاق محل اظهار امر حضرت اعلی

مبشر حضرت بهاء الله

یکی دیگر از مقام‌های حضرت باب این است که ایشان مبشر حضرت بهاء الله هستند. مبشر، کسی است که پیش از فرد دیگری می‌آید و اعلام می‌کند که آمدن او نزدیک است. قبل از ظهور هر یک از پیامبران اولوالعزم، افراد پاک و خالصی به مردم خبر می‌دادند که به زودی پیامبر جدیدی ظاهر می‌شود. مبشر به مردم کمک می‌کند تا قلب و روحشان را برای پذیرش آن مظهر ظهور، آماده کنند. قبل از ظهور حضرت عیسی، یحیی تعمیددهنده و قبل از ظهور حضرت محمد، سلمان فارسی مبشر ایشان بودند. در این دوران بسیار ویژه، مبشر حضرت بهاء الله، حضرت باب بودند که خودشان یک مظهر ظهور با دیانتی مستقل بودند.

حضرت باب در آثار خود به حضرت بهاء الله با نام *مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ*، اشاره فرمودند و مردم را برای دریافت پیام و پذیرش امر حضرت بهاء الله آماده کردند. حضرت باب مردم را تشویق کردند که قلوب خود را از نفس پرستی، جاه طلبی، حسادت، نفرت و دل بستگی‌های زمینی پاک کنند و فروتن و پاک و در حالت دعا باشند تا بتوانند وقتی خدا، *مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ* را ظاهر می‌سازد، ایشان را بشناسند.

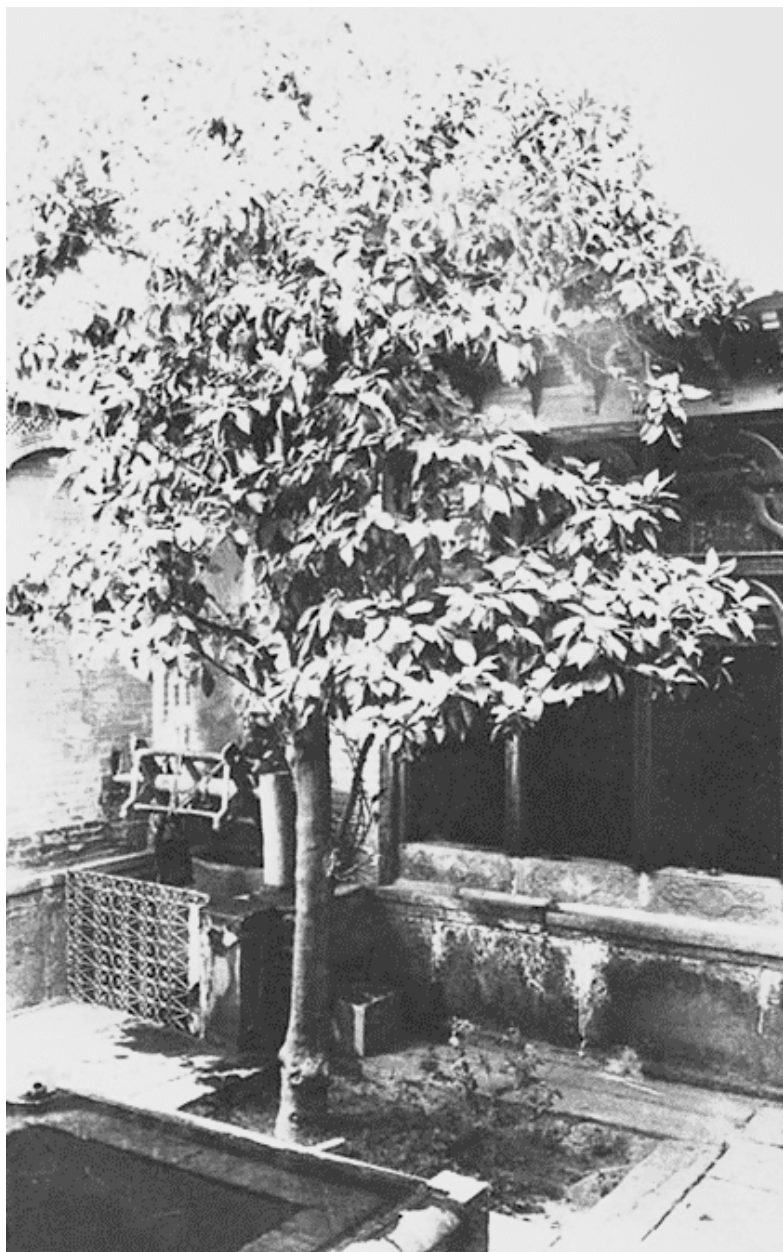
کلمه‌ی باب به معنای دروازه است. حضرت باب به‌راستی شبیه دروازه‌ای بودند که راه را برای مردم گشودند تا حضرت بهاء‌الله را بشناسند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ظهور حضرت باب مانند سپیده‌دم است؛ زیرا سپیده‌دم، نوید طلوع آفتاب را

می‌دهد و حضرت باب، نوید ظهور شمس حقیقت را دادند که سراسر دنیا را

فرامی‌گیرد.»



تصویر ۷- درخت نارنج بیت مبارک

موعود امم

پیروان تمام ادیان و مذاهب الهی منتظرند که در آخرالزمان دو موعود و نجات‌دهنده، ظهور کنند و روی زمین را از بدی‌ها و زشتی‌ها پاک نموده، عدالت و نیکی را برقرار نمایند. حضرت اعلی و حضرت بهاءالله همان دو موعودی هستند که جمیع امم منتظر ایشان بودند و با ظهور ایشان، وعده‌های تمام ادیان، متحقق شد. حضرت ولی امرالله درباره‌ی حضرت باب می‌فرمایند:

«... این ذات مقدس، همان قائم موعود، نزد اهل تشیع و مهدی منتظر، نزد اهل سنت و جماعت و رجعت یوحناى مَعْمَدان^{۱۱} نزد ملاّ ابن و هوشیدرماه مذکور در کتب پارسیان و ایلپای نبی، موعود ملت یهود است که کل در انتظار ظهورش به سر می‌برند...»

^{۱۱} - معمدان: تعمیددهنده

حضرت باب، موعود آخرالزمان اند که در هر دیانتی به نامی منتظر ایشان هستند:

(اهل تشیع) مسلمانان شیعه: حضرت قائم موعود

(اهل سنت و جماعت) مسلمانان سنی: حضرت مهدی

(ملاءبن) مسیحیان: رجعت یوحنا (یوحنا^س معمدان)

(پارسیان) زرتشتیان: هوشیدرماه

(ملت یهود) یهودیان: ایلای نبی

بیانات حضرت باب، خطاب به حروف حی

«ای یاران عزیز من، شما در این ایام، حامل پیام الهی هستید. خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمایید. به واسطه‌ی صدق گفتار و رفتار خود، نماینده‌ی قوت و نورانیت ربّانی گردید. تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما شهادت دهند و به طهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردد، زیرا این روز، همان روز است که خداوند مجید در قرآن فرموده:

"الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یعملون"

بیانات مبارکه حضرت مسیح را که به شاگردان خود فرمودند به یادآورید وقتی که می‌خواستند آنان را برای تبلیغ به اطراف بفرستند به آنها فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوه بلند افروخته گردد. باید مردم از نورانیت شما مهتدی^{۱۲} شوند باید طهارت ذات و حسن گفتار شما طوری باشد که مردم دنیا به واسطه‌ی مشاهده‌ی حسن گفتار و رفتار به سوی پدر آسمانی که منبع فیض جاودانی و سرچشمه‌ی فضل ابدی است متوجه گردند. شما که فرزندان آن پدر روحانی هستید

۱۲ - مهتدی: هدایت شده

به واسطه‌ی اعمال خود باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور الهی را در شما مشاهده کنند. شما نمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح خواهد شد؟

انقطاع شما باید به درجه‌ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل شوید از مردم آن شهر به هیچ وجه اجر و مُزدی توقع نداشته باشید. غذا و طعام طلب نکنید و هنگامی که از آن شهر می‌خواهید خارج شوید؛ گرد کفش‌های خود را هم بتکانید تا چنانچه منقطع و طاهر وارد آن شهر شدید؛ همان‌طور خارج گردید؛ زیرا پدر آسمانی همواره با شماست و شما را مراقبت می‌فرماید و محافظت می‌نماید. اگر شما نسبت به او وفادار باشید یقین بدانید که خزینه‌های عالم را به شما تسلیم می‌کند و مقام شما را از مقام فرمانروایان و پادشاهان بلندتر می‌سازد.

ای حروف حیّ، ای مؤمنین من، یقین بدانید که عظمت امروز نسبت به ایام سابق، بی‌نهایت؛ بلکه قابل قیاس نیست. شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و به اسرار امرش آگاه شدید. کمر همت محکم کنید و این آیه‌ی قرآن را به یاد آرید که درباره‌ی امروز می‌فرماید:

"و جاء ربُّکَ و المَلکَ صفاً صفاً"

قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و به اخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمایید.

به واسطه‌ی اعمال نیک به حَقانیت کلمة الله شهادت دهید و این آیه‌ی قرآن را همواره در نظر داشته باشید که می‌فرماید:

"و ان تتولّوا یستبدل قومًا غیرکم ثم لایکونوا امثالکم."

مبادا اعمال شما طوری باشد که دیگران بیایند و ملکوت الهی را از شما بگیرند و شما بی‌نصیب بمانید.

دوران کفایت عبادات کسالت‌آور فُتورآمیز منقضی شد^{۱۳}. امروز روزی است که به واسطه‌ی قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص، هر نفسی می‌تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد.

"الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصّالح یرفعه."

شما آن نفوس مستضعفین هستید که در قرآن فرموده:

"و نُریدُ ان نمنَّ علی الذّین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم

الوارثین"

۱۳ - منقضی شد: به پایان رسید

خداوند شما را به این مقام عالی دعوت می‌نماید و در صورتی می‌توانید به این درجه‌ی عالی‌ه برسید که تمام آمال و مقاصد دنیوی را زیر پا گذاشته و مصداق این آیه شوید که در قرآن می‌فرماید:

"لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون"

شما حروف اولیه هستید که از نقطه‌ی اولی منشعب شده‌اید. شما چشمه‌های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته‌اید. از خداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و شؤون جهان، طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده نکند و حلاوت^{۱۴} شما را به مرارت^{۱۵} تبدیل ننماید. من شما را برای روز خداوند که می‌آید؛ تربیت و آماده ساختن و می‌خواهم که اعمال شما در مقعد صدق عند ملیک مقتدر قبول افتد. راز و اسرار یوم‌الله که خواهد آمد امروز مکشوف نیست. طفل تازه متولد آن روز، مقامش از بالغین این امر، ارجمندتر است و جاهل آن ظهور، درجه‌اش از عالم این روز بالاتر.

اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی‌آلایش، راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید. به ضعف و عجز خود نظر نکنید به قدرت و

۱۴ - حلاوت: شیرینی

۱۵ - مرارت: تلخی

عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید. مگر خداوند، ابراهیم را بر نمرود غلبه نبخشید؟ مگر حضرت موسی را بر فرعون و فرعونیان غالب نساخت؟ باینکه حضرت موسی جز عصای خود دیگر مساعد و کمکی نداشت. مگر حضرت مسیح را بر یهود غلبه نبخشید؟ بآنکه حضرت مسیح علیه‌السلام در ظاهر بی‌نوا و بی‌کس بود. مگر قبایل عرب را در مقابل حضرت رسول خاضع نمود؟ آن قبایل وحشی در ظلّ تعالیم مقدّسه‌ی آن حضرت تربیت شدند و حالشان تغییر کرد و مَهذب^{۱۶} گشتند؛ بنابراین به نام خداوند قیام کنید؛ به خدا توکل نمایید و به او توجه کنید و یقین داشته باشید که بالاخره فتح و فیروزی با شما خواهد بود.»



در این بیان، حضرت اعلیٰ نخستین مؤمنان خود را برای تبلیغ دیانت جدید آماده و به ایشان راهنمایی‌های لازم را می‌کنند.

با توجه به این بیان حضرت باب، بنویسید که مبلغان امرالله باید دارای چه صفات و ویژگی‌هایی باشند تا به آنها تأیید برسد؟

۱۶ - مَهذب: آراسته و تربیت‌شده

فهرست منابع

- ربّانی، شوقی؛ دور بهائی؛ ترجمه: لجنه مّلی ترجمه نشر آثار امری ایرانی؛ لانگنهاین (آلمان): لجنه مّلی نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی؛ نشر سوم، ۱۴۴ بدیع (۱۹۸۸ میلادی).
- بارنی، لورا کلیفورد؛ مفاوضات عبدالبهاء؛ بی‌جا: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت؛ ۱۹۸۸.

در این صفحات به صورت مختصر به بررسی خصوصیات و حالات حضرت باب از خلال
حکایاتی چند از حیات ایشان می پردازیم... یکی از حقایق اساسی امر بهائی که دانستن آن
بر اهل بهاء ضروری است؛ مقام حقیقی حضرت باب و جایگاه ایشان است؛ لذا شایسته
است که در انتهای مسیر مطالعه ی عهد اعلی، اندکی در مورد مقام والای حضرت باب

بیندیشیم.